

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

موسوی

۲۷ اپریل ۲۰۱۱

## ۷ و ۸ ثور بستر انقیاد طلبی های امروز

با آن که اکنون بیش از سه دهه از فاجعه ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و دو دهه از سیاهروز ۸ ثور ۱۳۷۱ می گذرد و می توان نوشت که بیش از صد ها کتاب و هزاران مقاله و رساله در آن موارد نگارش یافته است؛ مگر به جرأت می توان ابراز داشت که از مجموع آنهمه کتاب و رساله کمتر می توان به چنان نوشته ای برخورد که ابعاد این فاجعه های هولناک و خانمان برانداز را به صورت کامل باز تاب داده باشد.

علت چنین ناکامی با وجود اینهمه کوشش و تلاش در خطوط کلی خود می تواند مبتنی بر چند علت باشد:

نخستین علت را می توان در گستردگی و عمق ابعاد فاجعه مشخص نمود. بدان معنا که این دو فاجعه ذلتبار و خونین از آنچنان پهنا و عمقی برخوردار اند که برای هیچ فردی به تنهایی مقدر نیست تا بتواند تصویر کاملی از آنهمه جنایت ارائه دارد.

دومین علت را می توان در ادامه و امتداد خونبار آن دانست. بدان معنا که از ۷ ثور ۱۳۵۷ بدین سو، سیر حوادث آنقدر پرشتاب و متنوع بوده و هنوز هم با همان شدت و حدت ادامه دارد، که هیچ کسی را مجال کاوش، باز نگری و کنکاش مساعد نبوده تا در پرتو آن بتواند حد اقل از جریانات مشهود جمع بندی کامل ارائه دارد تا چه رسد به آن که گوشه ها و زوایای تاریک و پر از ابهامی را بشکافد که گستره آن ده ها بار بیشتر از جریانات مشهود سایه انداخته است.

سومین علت را که به یقین ریشه در علل اولی و دومی و امتداد خونبار آن فاجعه های خونین و ننگین دارد می توان در تلاش فردی برای ابضاح چنان یک دوره تاریک دانست. دوره ای که با تمام نزدیکی به وسیله سیستم های جنایتکاری که موجب آن بوده چنان در چندین هاله و پوشش بیچانیده و از انظار مکتوم نگهداشته شده اند که هیچ گاهی بدون یک کار جمعی و هماهنگ نمی توان امیدوار بود تا بر تمام تاریکی ها روشنی انداخته شده بتواند تا چه رسد بدان که مطمئن از ارائه یک کار جامع و بدون نقص بود.

و به همین سان ده ها علت دیگر که گاهی به تنهایی و زمانی هم در پیوند با یک دیگر مانع کار محقق و در نتیجه روشن شدن این مقطع از حیات تاریخ کشور ما می گردند.

باز هم کاملاً روشن است که وقتی صحبت از پیامد های خونبار و فاجعه آمیز ۷ و ۸ ثور به میان می آید، زودتر از همه، آن جنایات هولناکی در ذهن متبادر می گردد که به صورت عمده فجایع مادی را احتوا می نمایند، چون قتل های عام، نابودی خطوط مواصلاتی، سوختاندن مکاتب و شفاخانه ها، از بین بردن سیستم های آبیاری عنعنه ئی با ویران کردن هزاران حلقه چاه و کاریز، سوختاندن جنگلات، قطع اشجار مثمر و نابود ساختن تاکستانها، ویران و تاراج صد ها فابریکه خورد و بزرگ و فروش وسایل آن به کرگس ها در منطقه و از این قبل موارد.

با تأسف آنچه با تمام اهمیت آن کمتر مورد توجه قرار گرفته و چه بسا اصلاً هیچ توجهی در آن رابطه به عمل نیامده است، دستبرد هائیت که در عرصه حیات معنوی جامعه و تغییر آن خصایل و اخلاق اجتماعی است که در کل روان شناسی اجتماعی جامعه ما را تشکیل می داد، صورت گرفته است. در این نوشته کوتاه این قلم فقط به چند نکته ای که به نظر من مهم جلوه می نماید تماس می گیرم باشد فتح بابی گردد برای آن عده از جامعه شناسان و چیزفهمان جامعه که وقت و امکان تحقیقی بیشتر دارند و می توانند با امکانات گسترده تر مسأله را مورد بحث قرار دهند. صرف راجع به اهمیت این قضیه همین قدر بس است تا گفته شود، عدم توجه به چنین تغییراتی و عدم اتخاذ راه درست مقابله علیه آن، اگر امروز زیاد مشهود نباشد به گواهی تاریخ ملل دیگر و تغییراتی که هم اکنون در بخشی از قشر به اصطلاح روشنفکر جامعه به وجود آورده، در دراز مدت نام و نشانی از مردمانی با هویت "افغان" باقی نخواهد ماند. که هرگز چنین مباد!

#### ۱- جاسوس پروری و جاسوس مشربی:

تا جایی که تجارب زندگی بیش از ۶ دهه عمر خودم گواهی می دهد، از نخستین روز هائی که یک طفل به تکلم آغاز می نمود تا بعد ها که پایش از خانه بیرون شده به مکتب و یا بخش های دیگر جامعه باز می شد، یکی از مذموم ترین صفاتی که در همه جا با شدت علیه آن با اسالیب مختلف مبارزه صورت می گرفت، تقابل با روحیه "شیطانی، خبر چینی، خبری را از یک جا به جای دیگر بردن و جاسوسی" کردن بود.

برخورد ها در قبال این پدیده مذموم چه در سطح خانواده و چه هم در سطح مکتب و جامعه، از جملات طنزی چون "خانه شیطان خراب، گوش موشها کر، چغلی کار شیطان است" آغاز یافته تا تنبیهات بدنی، تحقیر و حتا دشنام های رکیک به استقامت شیطان و جاسوس ادامه می یافت. موجودیت همین ارزش نانوشته در درون جامعه که بدون استثناء بر کل جامعه حکم می راند، موجب می گردید تا انسانها در خاک ما از همان طفولیت خبرچینی و جاسوس مشربی را ناپسند و مذموم شناخته، کمتر کسی حاضر باشد تا با چنان صفت سخیفی تجسم و هویت بیابد.

مگر آمدن فاجعه آفرینان ۷ ثور بر اریکه قدرت و آواره شدن ملیونها انسان از خانه و کاشانه آنها، جو و فضای جدیدی را به میان آورد که در آن اخلاق و کرکتر مردم ما از جهات مختلف مورد تهاجم قرار گرفته و تمام اطراف دعوا اعم از روس و مزدورانش، ارتجاع اسلامی و کشور های ممثل آن یعنی ایران، پاکستان و عربستان سعودی و نهاد های استخباراتی غرب، با تمام قوا به تکاپو افتادند تا به منظور استحکام پایه های قدرت شان در افغانستان، نخست از همه روان شناسی اجتماعی افغان را از وی گرفته و با استحاله یک انسان پرغرور و متنفر از جاسوسی و جاسوس مشربی به یک انسان دست نگر و دست پرورده حقیر، به خواستهای شان جامعه عمل ببوشانند.

در همین زمان است که از یک سو در داخل کشور دستگاه های برده پرور خاد و "ک.ج.ب" و از طرف دیگر نهاد های استخباراتی مشابه ایران، پاکستان، عربستان سعودی، امریکا، انگلیس، فرانسه، المان، چین، هند و ده ها کشور خورد و بزرگ دیگر، به جان عناصر طماع، ناستوار و مزدور صفت افتاده، به مقیاس چنان یک تغییری در زمانی

بس اندک، افشار معینی را از درون جامعه ما به مزدوری و جاسوسی خویش استخدام و پرورش دادند. این نسل که در آغاز سخت می کوشید تا هویت خویش را از انظار مخفی دارد، به دنبال چندین بار دست به دست شدن قدرت و نقش برجسته قدرت های استعماری و اشغالگر در آن جا به جایی ها، وقتی متوجه شدند که نه تنها عملکرد آنها مورد بازخواست قرار نمی گیرد بلکه نفس وابستگی و جاسوسی برای اجانب بالاتر از یک اعتبار کذائی امنیت لازم را نیز به همراه دارد، **ننگ دیروز افتخار و قبح دیروز حسن قلمداد شده**، با افسار گسیختگی غیر قابل وصفی جامعه را در سرایش جاسوس مشربی قرار دادند.

اکنون این روند تا جایی تغییر معنا داده که خلاف دیروز که جاسوسی ننگی بود برای تمام ادوار، افتخاریست که از شخص رئیس اداره مستعمراتی و خانواده اش گرفته تا تمام اطرافیان قدرت بدون کمترین اهمه و یا ترسی، کارنامه های جاسوسی شان را به مطبوعات می سپارند.

## ۲- درپوزه گری در عوض اتکاء به نیروی خود:

یکی از خصوصیات دیگری که به صورت تقریبی در تمام افغانستان از عمومیت برخوردار بود، اتکاء به نیروی خود و اجتناب از اتکاء به غیر بود. این خصوصیت که با صد ها ضرب المثل در مناطق مختلف افغانستان به مثابه یکی درس اخلاقی خود را متبازل می ساخت و گاهی با آوردن جملات ساده اما پر مفهوم "با کهنه خود بساز که نو دیگران گران است، خدا برادر را به برادر و دست را به دست محتاج نسازد، مساوی دانستن رفتن بهشت به پایمردی بیگانه با عقوبت دوزخ" بر روان شناسی اجتماعی مردم ما که انباشته از اتکاء به نیروی خود و استغنائی غیر قابل وصفی همراه بود، انگشت می گذاشت، از انسان این کشور موجودی را بارآورده و آن را در بستر خود پرورش می داد، که به جز خود و اتکاء به نیروی خود استعانت جستن از خدا را نیز در شأن خود نمی دانست.

برای آنهایی که آشنائی با تمدن های قبل از اسلام در میهن ما دارند به یقین طرز نگرش این نکته از اوستا به علت وجودی انسان این جامعه می تواند بیانگر واقعیت های زیادی باشد:

سالها قبل وقتی می خواستم در باب "مبارزات آزادیخواهانۀ مردم افغانستان در بستر زمان" چیزی بنویسم، در جریان کاوش به خاطر علت مقاومت مردم ما علیه بیگانه به جمله ای در متن اوستا که به وسیله "پورداوود" ترجمه شده بود، برخوردی که نمی توان بدون اشاره از آن گذشت:

در آنجا آمده است: - نقل به معنا-

"اهورمزدا و اهریمن مشغول نبرد با هم بودند، قریب بود که اهریمن بر اهورمزدا پیروز گردد، پس اهورا مزدا انسان را آفرید تا وی را در نبردش علیه اهریمن یاری رساند"

انسانی که در پرتو چنین دانش و اعتقادی بزرگ می شود و خلاف تمام ادیان ابراهیمی که غرض از خلقت انسان را در بندگی و عبودیت خلاصه می نماید، علت وجودی خود را کمک به "خالق هستی اش" می داند، نمی تواند آن قدر حقیر و بی مایه گردد که به جای اتکاء به نیروی خود، درپوزه گرانه از دیگران استعانت جسته و بقای کشورش را در وجود حمایت بیگانه متجاوز وابسته سازد. چنین طرز دیدی صرف نظر از آن که هیچ نوع ریشه ای در اعتقادات و سنن اجتماعی ما ندارد، شخصیت ضعیف و متکی به غیر مدافع آن را نیز بیشتر از پیش آشکار می سازد.

مطمئن هستم که اگر فجایع ۷ و ۸ ثور بر میهن ما نمی گذشت و بخش عظیمی از شبه روشنفکران کشور، از میهن به دور نمی افتادند، این چنین با خود و فرهنگ پر بار مردم خود بیگانه نمی شدند و نمی گفتند که گویا برای بقای افغانستان باید کمر به نوکری امپریالیزم امریکا بست. ننگ و نفرین تاریخ نثار چنین افرادی باد!

### ۳- چاکری امپریالیزم به جای مبارزه علیه آن:

یکی از نکات دیگری که روشنفکران برخاسته از طیف چپ را در افغانستان از سایر کشور ها جدا می ساخت، طرز دید همین روشنفکران در قبال امپریالیزم بود. به جرأت می توانم ادعا نمایم که تا قبل از این سه دهه خونبار در تمام افغانستان نمی شد هیچ روشنفکری را که نام چپ را بر خود حمل می نمود یافت که مبارزه علیه امپریالیزم به خصوص امپریالیزم امریکا، انگلیس و شوروی را به مثابه بخشی از وجدان اجتماعی خویش نپذیرفته باشد. لازم ندارد تا برای اثبات این ادعا شما را به کتابها رجعت دهم، از همه می خواهم که یک بار، با خود خلوت نموده به خود و اطراف خود در میان طیف چپ نگاه نمایند، ببینند که آیا می توان کسی را در آن زمان یافت که مبارزه علیه امپریالیزم را به مثابه بخشی از وجدان اجتماعی در خود نداشته باشد؟ مگر در تمام دهه به اصطلاح دموکراسی تاجدار، برای روشنفکرانی که ادعای خدمت به مردم را داشتند، دشنامی رکیک تر از نوکر امریکا و یا امپریالیزم وجود داشت؟

پس چه شد که در عوض آن مبارزان ضد امپریالیزم که به اصطلاح خودشان "همه آتش کپه می کردند" امروز مرغان دست آموزی باقی مانده که تمام هم و غم شان چگونگی دریافت نواله از خاشاک دانی خاقان قدرت جهانی است و خدمت در حلقه نوکران زر خرید آن.

باز هم مطمئن هستم که اگر موجودیت فعلی جم غفیری از این شبه روشنفکران را که اکنون با دیده درائی به تقدیس امپریالیزم اشتغال دارند، می شد در همان سالهای پار جلو روی مدافعان خط دفاع از همکاری با اشغالگران قرار داد، فقط آنهایی سکتة قلبی نکرده و بر خود ننگ و نفرین نثار نمی کردند که از اول خود فروش و نوکر بودند و فقط به منظور رخنه در جنبش چپ بدان سو آمده بودند.

اسپنٹاها، دادفرها و رسولها مگر غیر از این می توانستند باشند؟

تمام این تغییرات، تأثیر آن تحول شومست که با کودتای ۷ ثور آغاز و با ۸ ثور و ۱۰ اکتبر ادامه یافته است. این تغییرات هر چند در ظاهر به چشم نمی خورند و چه بسا از طرف "حامیان" آن زیاد مهم جلوه نیابند، مگر به گواهی تاریخ اثر سوء آن پایا تر و مخربتر از تمام جنایات مزدوران روس، منادیان اسلام سیاسی و نوکران غرب بوده و باید آگاهانه علیه آن به مبارزه برخاست. این درست است که در تمام جنگها اسلحه رول خاص خود را دارد، مگر این نکته را نیز هیچ کسی نمی تواند انکار نماید که عاقبت هر جنگی را سر انجام انسانهایی تعیین می نمایند که مقابل هم قرار گرفته اند، هرگاه بدین امر توجه لازم ننمائیم و در عوض انسانهای آزاده، جواسیس؛ به جای انسانهای متکی به خود و پرغرور، در یوزه گرانی چند و به عوض انسانهای امپریالیزم ستیز چند نوکر استعمار، به آوردگاه مرگ و زندگی میهن مان بفرستیم، نتیجه اش از قبل معلوم است. یعنی به جز اسارت و بردگی اجانب چیزی دیگری به دست نخواهیم آورد.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مختصر